



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





نام آوران دیروز، امروز، فردا

بعد از ظهر یکی از روزهای پایانی فروردین بود. کم کم روزها بلندتر می شد و زمان بیشتری برای بازی و مطالعه یا گفت و گو با دوستان، پیدا می کردیم. آن روز، کمی با بچه های کوچ، بازی کردیم. بعد من و بهمن گوشه ای نشستیم و درباره ی موضوع درس با هم صحبت کردیم. پس از چند دقیقه، بهمن گفت: «پوریا، بلند شو تا کتاب فروشی سر خیابان برویم.» راه افتادیم و به طرف کتاب فروشی «خانہ ی فرهنگ» رفتیم. کتاب فروش، مردی تقریباً پنجاه ساله و بسیار خوش اخلاق و مهربان بود. ما بچه ها هم او را دوست داشتیم.

به کتاب فروشی که رسیدیم، ایستادیم و از پشت شیشه، کتاب‌ها را که خیلی منظم و خوش نما، چیده شده بودند، تماشا کردیم. گاهی به اسم کتاب‌ها و گاهی به تصویر روی جلد آنها خیره می‌شدیم و آنها را به همدیگر نشان می‌دادیم. در همان لحظه، آقای فرهنگ، صاحب کتاب فروشی، بیرون آمد و به ما گفت: «بچه‌ها! خوش آمدید؛ چرا اینجا و این طوری! بیایید داخل. کتاب‌ها دوست دارند شما آنها را خوب نگاه کنید و ورق بزنید.»

سلام کردیم و گفتیم: «نه، مزاحمتان نمی‌شویم.»

آقای فرهنگ، حرفش را تکرار کرد و گفت: «نه، این جوری نمی‌شود. بیایید با شما کار دارم.»

پذیرفتیم و وارد کتاب فروشی شدیم. به هر طرف که نگاه می‌کردیم، کتاب‌های رنگارنگ و کوچک و بزرگ به طور منظم کنار هم چیده شده بودند.

یک لحظه با خودم گفتم: «این همه کتاب! چه کسانی این کتاب ها را نوشته اند؟ چه کسانی این همه کتاب را می خوانند؟»

محو تماشا و غرق این فکر بودم که صدای آقای فرهنگ مرا متوجه خود کرد: «بچه ها؛

این کتاب، خیلی خوب است. تازه آمده؛ برای شما مناسب است.»

من و بهمن به طرف او رفتیم. کتاب را از دستش گرفتیم و نگاهی به اسمش کردیم،

«نام آوران دیروز، امروز، فردا.»

آقای فرهنگ گفت: «این کتاب، شما را با بزرگ مردان و دلاوران دیروز و امروز

میهن عزیزمان ایران، آشنا می کند، شما اگر گذشته و امروزتان را خوب بشناسید، در

آینده ی نزدیک، خودتان هم یکی از نام آوران فردای ایران خواهید شد.»

من به شوخی گفتم: «آقای فرهنگ! پس لطف کنید یک جلد هم به بهمن بدهید، تا میان این نام آوران، بر سر خواندن کتاب، کشمکشی پدید نیاید.»
ایشان هم لطف کردند و یک جلد به دوستم بهمن دادند. هر کدام در گوشه‌ای از کتاب‌فروشی، سرگرم تماشا و خواندن بخش‌هایی از کتاب شدیم.

کتاب سه فصل داشت: «نام آوران دیروز، نام آوران امروز، نام آوران فردا.»
فصل دوم یعنی «نام آوران امروز» بیشتر توجه مرا به خود جلب کرد. فهرست مطالب فصل را نگاه کردم، دیدم مربوط به تاریخ معاصر و مخصوصاً بزرگان و نام آوران دوره‌ی انقلاب اسلامی است. از چهره‌های رشید و دلاور دوران هشت سال دفاع مقدس تا دانشمندان و شهدای علمی و فناوری هسته‌ای مانند شهید مصطفی احمدی‌روشن، شهید حسن تهرانی مقدم، شهید مسعود علی محمدی، شهید داریوش رضایی‌نژاد و شهید مجید شهریاری.

صدای بهمن، ناگهان مرا به خود آورد: «بلند شو، هوا دارد تاریک می شود. بقیه را بگذار
برای بعد.»

گفتم: «نه، نمی شود؛ صبر کن این را برایت بخوانم، مطلب جالبی درباره ی
شهید احمدی روشن است:

» مصطفی به مادرش می گفت: مامانی.

پشت تلفن، لحنش را عوض می کرد و با مادرش مثل بچه ها حرف می زد. گاهی وقت ها
مادرش که می آمد دم در شرکت، می رفت دو دقیقه، مادرش را می دید و برمی گشت؛
حتی اگر جلسه بود.

بچه‌ها تعریف می‌کردند، زمان دانشجویی، وقتی بیمار می‌شد، پیش پزشک هم که می‌خواست برود، با مادرش می‌رفت...»

در حالی که آخرین نگاه‌هایم به تصویر سیمای دانشمند جوان، «احمدی روشن»، دوخته شده بود، برخاستم. اما دلم نمی‌خواست چشم از چهره‌ی پُر امید این جوان بردارم. ناگزیر، کتاب را بستم و به آقای فرهنگ تحویل دادم و گفتم: «إن شاء الله به زودی پولی جمع می‌کنم و می‌آیم این کتاب را می‌خرم و می‌خوانم.»

بسیار سپاسگزاری کردیم، و پس از خدا حافظی به طرف خانه‌هایمان، روانه شدیم.

معنی لغات درس دوم			
دمید:	خرم:	انشاالله:	دلاور:
خوش نما:	تحويل دادن:	سپیده دم:	ناگزیر:
خیره شدن :	معاصر:	بهروزی:	خجسته:
بزرگ مردان:	رشید:	فناوری:	نواحی:
افزودن:	مرساد:	کشمکش:	

معنی لغات درس دوم			
دمید: طلوع کرد، درخشید	خرم: سرسبزی	انشاءالله: اگر خدا بخواهد، اگر ایزد بخواهد	دلاور: دلیر
خوش نما: ظاهر زیبا، آراسته	تحویل دادن: سپردن	سپیده دم: بامداد، صبح زود	ناگزیر: ناچار
خیره شدن ؛زل زدن	معاصر: هم زمان، هم دوره	بهروزی: نیکبختی، خوشبختی	خجسته: مبارک، فرخنده
بزرگ مردان: مردان بزرگ	رشید: بلندقامت، بلند بالا	فناوری: بهره از دانش جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی	نواحی: ناحیه ها
افزودن: بیشتر	مرساد: نرسد	کشمکش: دعوا	کزین: که از این

کلمات متضاد		
گرفتار ≠	دوستان ≠	جنگ ≠
تاریکی ≠	آیندگان ≠	بلندترین ≠
کلمات هم خانواده		
منظم ←	معاصر ←	مانع ←
مزاحم ←	رشید ←	شجاع ←

کلمات متضاد		
گرفتار ≠ آزاد	دوستان ≠ دشمنان	جنگ ≠ صلح
تاریکی ≠ روشنایی	آیندگان ≠ گذشتگان	بلندترین ≠ کوتاه ترین
کلمات هم خانواده		
منظم ← نظم	معاصر ← عصر	مانع ← موانع
مزاحم ← زحمت	رشید ← رشد، راشد	شجاع ← شجاعت

درس و نادرست



- ۱ بهمن در بعد از ظهر یکی از روزهای بهاری به کتابفروشی رفت.
- ۲ در فصل دوم کتاب، در مورد نام‌آوران دیروز مطالبی نوشته شده بود.
- ۳ دلاوران دوران هشت سال دفاع مقدّس، از نام‌آوران معاصر کشورمان هستند.

درس و نادرست



- ۱ بهمن در بعد از ظهر یکی از روزهای بهاری به کتابفروشی رفت. **درست**
- ۲ در فصل دوم کتاب، در مورد نام آوران دیروز مطالبی نوشته شده بود. **نادرست**
- ۳ دلاوران دوران هشت سال دفاع مقدّس، از نام آوران معاصر کشورمان هستند. **درست**



۱ داستان از زبان چه کسی بیان شده است؟

۲ چرا کتاب‌ها دوست دارند شما آنها را خوب نگاه کنید و ورق بزنید؟

۳ در عبارت «آقای فرهنگ! پس لطف کنید یک جلد هم به بهمن بدهید، تا میان این نام‌آوران،

بر سر خواندن کتاب، کشمکشی پدید نیاید»، منظور از «این نام‌آوران» چه کسانی هستند؟

۴ شناختن بزرگ‌مردان و دلاوران گذشته و امروز، چه کمکی به ما می‌کند؟



داستان از زبان چه کسی بیان شده است؟

پوریا

چرا کتاب‌ها دوست دارند شما آنها را خوب نگاه کنید و ورق بزنید؟

زیرا مطالب مفیدی در آن وجود دارد که باعث افزایش دانش و آگاهی می‌شود.

در عبارت «آقای فرهنگ! پس لطف کنید یک جلد هم به بهمن بدهید، تا میان این نام‌آوران،

بر سر خواندن کتاب، کشمکشی پدید نیاید»، منظور از «این نام‌آوران» چه کسانی هستند؟

پوریا و بهمن

شناختن بزرگ مردان و دلاوران گذشته و امروز، چه کمکی به ما می‌کند؟



انسان اگر گذشته و امروز خود را خوب بشناسد، در آینده نزدیک، خود یکی از نام آوران فردای ایران خواهد شد.

آقای فرهنگ کدام کتاب را برای بچه ها مناسب دانست؟



کتابی که بچه ها را با بزرگ مردان و دلاوران دیروز امروز میهن عزیزمان ایران آشنا کند.



فضاسازی در سخن

به جمله‌ی کوتاه سمت راست و جمله‌ی گسترش یافته‌ی سمت چپ توجه کنید:

■ بعد از ظهر بود. ← بعد از ظهر یکی از روزهای پایانی فروردین بود.

■ مردی تقریباً پنجاه ساله بود. ← مردی تقریباً پنجاه ساله و فردی خوش اخلاق و بسیار محترم بود.

■ کتاب‌ها را تماشا کردیم. ← کتاب‌ها را که منظم و خوش نما چیده شده بودند، تماشا کردیم.

همان گونه که در نمونه‌های بالا دیدید، جمله‌های سمت راست کوتاه هستند و با کلمات کمتری نوشته شده‌اند. کوتاهی جمله‌ها، اطلاعات اندکی به ما می‌دهند؛ مثلاً جمله‌ی «کتاب‌ها را تماشا کردیم»، خبر زیادی به ما نمی‌دهد، اما در جمله‌ی گسترش یافته‌ی مقابل آن، فضای بیشتری توصیف شده است و اطلاعات کامل‌تری از آن دریافت می‌کنیم.

جمله‌های کوتاه زیر را گسترش دهید:

■ کتاب را بستم ←

■ مادرش را دید. ←

گاهی با افزودن کلماتی که زمان، مکان، موقعیت یا چگونگی فضا را بیان می کنند،
نوشته را گویاتر، گیراتر و گسترده تر می سازیم.



به قصه‌ی «پرواز روباه» که برای شما خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر، گفت و گو کنید.

پرسش‌ها

- ۱ شروع داستان چگونه بود؟
- ۲ زمان سفر، مربوط به چه دوره‌ای بود؟
- ۳ چرا مهماندار، روباه را از هواپیما اخراج کرد؟
- ۴ در این داستان از چه ضرب‌المثل‌هایی استفاده شده است؟
- ۵ مسیر سفر از کجا به کجا بود؟
- ۶ چرا روباه به گریه افتاد؟
- ۷ چرا مهماندار کلاغ و دارکوب را از هواپیما بیرون نینداخت؟
- ۸ روباه پس از اخراج از هواپیما، کجا افتاد و چه کرد؟
- ۹ کدام جمله‌های داستان به نظر شما خنده‌دار بود؟

سرای امید

بخوان و حفظ کن



ایران، ای سرای امید

بر بامت سپیده دمید

بنگر کزین ره پُر خون

خورشیدی خجسته رسید

اگر چه دل ها پُر خون است

شکوه شادی، افزون است

سپیده‌ی ما گلگون است

که دست دشمن، در خون است

ای ایران، غمّت مرساد

جاویدان، شکوه تو باد

راه ما راه حق، راه بهروزی است

اتحاد، اتحاد، رمز پروزی است

صلح و آزادی

جاودانه در همه جهان، خوش باد

یادگار خون عاشقان، ای بهار

ای بهار تازه جاودان در این چمن شکفته باد.